

اندیشه سیاسی ایرانشهری در اسکندرنامه نظامی

دکتر ممتاز احمد*

چکیده

بسیاری از آثار ادبی کلاسیک پارسی را نباید صرفاً از دیدگاه ادبی نگریست. این آثار، گذشته از وجوه ادبی و زیبایی شناختی، مملو از اندیشه های پیچیده اند که جز با تکیه بر نظریه های دقیق و روش های جدید قابل کشف نخواهند بود. اسکندرنامه نظامی را نیز باید در زمره همین آثار دسته بندی کرد که اندیشه سیاسی ایرانشهری باستان، شاهستون آن است. اندیشه سیاسی ایرانشهری، در کنار زبان فارسی، آداب و رسوم اجتماعی و عرفان ایرانی - اسلامی، یکی از عوامل مهم استمرار فرهنگ ایرانی از دوران باستان تا سده های پس از ورود اسلام به ایران به شمار می رود. جستجوی این اندیشه در آثار بزرگ زبان فارسی، و از جمله اسکندرنامه نظامی، نقش مهمی در شناخت فرهنگ و هویت ایرانی دارد. علاوه بر آن، اندیشه سیاسی ایرانشهری دارای ویژگی های منحصر به فردی است که با جرح و تعدیلهایی هم اکنون نیز می تواند در تدوین یک نظریه سیاسی جدید متناسب با شرایط جامعه ایرانی مفید باشد.

کلید واژه ها: نظامی گنجوی، اسکندرنامه، اندیشه سیاسی ایرانشهری، شاه آرمانی، وزارت،

* استاد مرکز مطالعات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی نو.

عدالت، جنگ.

۱ - مقدمه

فرهنگ هر جامعه‌ای، به شیوه‌ها و با ساز و کارهای متفاوتی به نسلهای آینده انتقال می‌یابد. از مهم‌ترین و عمومی‌ترین این شیوه‌ها و ساز و کارها می‌توان به «زبان»، «آداب و رسوم اجتماعی» و «نظامهای فکری» (شامل علم، هنر، دین، اخلاق، فلسفه و عرفان) اشاره کرد. انتقال و تداوم فرهنگی، معمولاً به یکی از این شیوه‌ها و یا ترکیبی از آنها صورت می‌گیرد.

در مورد استمرار فرهنگ ایرانی، از دوران پیش از اسلام تاکنون، سخنان زیادی گفته شده است. ادیبان و پژوهشگران ادبی ایرانی و خارجی، بر عنصر زبان فارسی تأکید نموده و آن را عامل استمرار فرهنگ ایرانی قلمداد کرده‌اند. تاریخ‌دانان، مردم‌شناسان و پژوهشگران فرهنگ عامه، خاستگاه جشنها، سوگواریها و مراسم دست نخورده و یا تغییرشکل یافته کنونی را در نظامهای فکری باز جستجو می‌کنند. از این میان، «هانری کربن» - فیلسوف فرانسوی - با استفاده از روش و فلسفه پدیدارشناسی^۱، عرفان ایرانی و سپس تشیع را مهم‌ترین محمل این استمرار دانسته و برجسته‌ترین نماینده آن را «شیخ اشراق» - شهاب الدین یحیی سهرودی - قلمداد کرده و وی را واسطه‌العقد حکمت خسروانی (فلسفه نور) ایران پیش از اسلام و حکمت معنوی ایران پس از اسلام دانسته است. بسیاری دیگر نیز از میان نظامهای فکری بر علم، هنر، دین و اخلاق تأکید کرده‌اند.

«جواد طباطبایی» - اندیشمند و پژوهشگر ایرانی - بر «اندیشه سیاسی ایرانشهری» به عنوان وجه دیگری از نظامهای فکری و نقش آن در استمرار فرهنگ ایرانی انگشت گذاشته است. به نظر وی، با بررسی تاریخ اندیشه سیاسی در ایران - از دوران پیش از اسلام تاکنون - به دو نکته اساسی می‌توان پی برد:

۱- «استمرار فرهنگ ایرانی» در اندیشه سیاسی ایرانشهری، که یکی از عوامل مهم بقای

ایران زمین بوده و نقطه قوت آن به شمار می‌رود.

۲- «وجدان نگونبخت ایرانی» که به علت حوادث و نابختیاریهای ممتد تاریخی -

آگاهانه یا ناآگاهانه/ خواسته یا ناخواسته - هر چه از گذشته به حال نزدیک می‌شویم پیوسته مسیر زوال و انحطاط فرهنگی و تمدنی را پیموده است. به عقیده وی، این دو نکته را می‌توان و باید در ارتباط با یکدیگر مورد توجه قرارداد. به نظر طباطبایی، اندیشه سیاسی به معنای کلی آن در ایران، به اشکال و در متون مختلف ظهور یافته است:

۱ - فلسفه سیاسی؛ که با فارابی آغاز شد و هم بدو پایان یافت.

۲ - سیاست نامه نویسی؛ که همان ادامه آیین نامه‌ها، خردنامه‌ها و اندرزنامه‌های ایران پیش از اسلام است و واژه «سیرالملوک» نیز ترجمه واژه «خدای نامه» است. این جریان سیاست نامه نویسی، که بهترین محمل برای انتقال اندیشه سیاسی ایرانشهری بود، به تدریج به شکل غالب اندیشه سیاسی تبدیل شد و دو جریان دیگر، یعنی فلسفه سیاسی و شریعت نامه نویسی را در خود مستحیل ساخت.

۳ - شریعت نامه نویسی؛ که در واقع توجیه شرعی دستگاه خلافت عربی را فراهم می‌ساخت به علت مخالفت ایرانیان با خلافت و یا دست کم بی‌اعتنایی آنان به سلطنت شرعی، برخلاف سایر ممالک اسلامی در ایران جریان غالب نبوده و بنابراین اهمیت خود را از دست داد. علاوه بر سه جریان بالا، بسیاری از آثار منظوم و منثور ادبی، تاریخی، عرفانی، فلسفی و حتی دینی ایران پس از اسلام، کمابیش مایه‌هایی از این اندیشه را در خود جای داده‌اند.^۲ مقاله حاضر را می‌توان ادامه پژوهش طباطبایی اما در یکی از مهم‌ترین متون منظوم زبان پارسی، یعنی اسکندرنامه حکیم، نظامی گنجوی» برای اولین بار دانست.

اسکندرنامه، یکی از با ارزش‌ترین آثار نظامی است که علاوه بر ارزش ادبی می‌توان آن را یک سیاست نامه تمام عیار در شکل منظوم آن دانست. نظامی در این اثر، از خلال مسائل اخلاقی، تاریخی و فلسفی به بیان اندیشه سیاسی ایرانشهری پرداخته و بدین وسیله نام خود را در فهرست استمرار دهندگان بزرگ فرهنگ این سرزمین جاودانه ساخته است. با جستجو و بازیافت رگه‌های این اندیشه در اسکندرنامه، جلوه-

ای دیگر از تداوم فرهنگ ایرانی پدیدار خواهد شد که - همان گونه که در پایان مقاله -
 بدان اشاره خواهد شد - علاوه بر آگاهی از نحوه باز پرداخت و چیره دستی نظامی در نمایش آنها،
 می تواند ثمرات گرانمایی در خروج از انحطاط کنونی و نقش آفرینی دوباره این
 سرزمین در تمدن بشری داشته باشد.

۲ - مؤلفه های اندیشه سیاسی ایرانشهری در اسکندرنامه نظامی

مقاله حاضر، اندیشه سیاسی ایرانشهری را به اختصار به ده مقوله تقسیم نموده و آنها را
 یکایک در اسکندرنامه نظامی جستجو می کند. این ده مقوله یا ویژگی را می توان مهم -
 ترین و اساسی ترین مؤلفه های اندیشه سیاسی ایرانشهری دانست:

- ۱ - اصالت و استقلال منطق امرسیاسی.
- ۲ - عدم توجه به واقعیت (آنچه در واقع و نفس الامر رخ می دهد) و توجه به
 حقیقت (حقیقت رابطه نیروهای سیاسی)
- ۳ - نقادی زمانه.
- ۴ - اعتقاد به نظریه شاهی آرمانی (شاه آرمانی دارای فره ایزدی).
- ۵ - توجه به عدالت و مصلحت عمومی.
- ۶ - جایگاه ممتاز وزارت و مشاوره.
- ۷ - تأکید بر تخصص، کاردانی و کارایی.
- ۸ - اهمیت جنگ و امور نظامی و محوریت آن در اتخاذ تصمیمات سیاسی.
- ۹ - اعتقاد به اینکه فتنه (دروغ) سرآغاز همه بدبهاست.
- ۱۰ - آمیختگی سیاست با همه اموری که به نوعی با کشورداری پیوند دارد. اکنون،
 با استفاده از این ده مؤلفه، به تحقیق و پژوهش در اسکندرنامه نظامی می پردازیم.^۳

نظامی در اسکندر نامه، آنجا که از شش گروه همراه همیشگی اسکندر، یعنی جنگجویان، افسونگران، زبان‌آوران، حکیمان، زاهدان و پیغمبران یاد می‌کند، دو گروه اخیر را در کنار سایر گروه‌ها بدون هیچ فضل تقدیمی جای می‌دهد که در صورت نیاز، اسکندر می‌تواند بدانها رجوع کند:

شندیم که هر جا که راندی چو کوه	نبودی درش خالی از شش گروه
ز پولاد خایان شمشیر زن	کمر بسته بودی هزار انجمن
ز افسونگران چند جادوی چست	کز ایشان شدی بند هاروت سست
زبان آورانی که وقت شتاب	کلیچه ربودندی از آفتاب
حکیمان باریک بین بیش از آن	که رنجانم اندیشه خویش از آن
ز پیران زاهد بسی نیکمرد	که در شب دعایی توانند کرد
به پیغمبران نیز بودش پناه	و زین جمله خالی نبودش سپاه

اقبالنامه، ۱۳۳۰-۱۳۲۹، ۴.

شاعر در ادامه، در توصیف تدابیر اسکندر در برابر دشمن می‌گوید:

کجا دشمنی یافتی سخت کوش	که پیچیدی از سخت کوشش گوش
به پیغام اول زر انداختی	به زرکار خود را چو زر ساختی
اگر دشمن زر بدی دشمنش	به آهن شدی کار چون آهنش
گر آهن نبود بر آن در کلید	به افسونگران چاره کردی پدید
گر افسونگر از چاره سر تافتی	به مرد زبان دان فرج یافتی
چو زخم زبان هم نبود به بند	ز رای حکیمان شدی بهره‌مند
ز چاره حکیم ار هراسان شدی	به زهد و دعا سختی آسان شدی
گر از زاهدان بودی آن کار بیش	به پیغمبران بردی آن کار پیش
و گرزین همه بیش بودی شمار	به ایزد پناهی‌دی انجام کار

اقبالنامه، ۱۳۳۰

این ابیات گواه بر آن اند که در اندیشه نظامی، سیاست با دیانت توأم است اما سیاست، مبانی خود را از دیانت اخذ نمی‌کند و شالوده آن از دل دین استخراج نمی‌شود، بلکه دین مانند همه نیروهای قوام بخش حکومت، کمک کار سیاست است. نظامی در دوره ای زندگی می‌کند که متشرعان و فقیهان در جامعه جایگاه والایی دارند ولی وی در اسکندرنامه، سه خردنامه را می‌گنجاند و سایه حکیمانی چون «سقراط»، «افلاطون» و «ارسطو» را بر سراسر منظومه خویش می‌افکند. به همین دلیل، در سراسر اسکندرنامه، این حکیمان‌اند که جایگاه والایی دارند و در تمامی بخشهای آن، به عنوان گروه فعال و اثر بخش ظاهر می‌شوند. نظامی می‌خواهد همچون «فارابی»، سیاست را نه بر شرع و دین که بر عقل متکی سازد. از جمله این حکیمان، ارسطو است که هر چند به اسکندر توصیه دین‌داری می‌کند و می‌گوید:

سجودی بکن پیش پروردگار	به هر دولتی کاوری در شمار
ز ترس خدا هیچ غافل مباش	به پیروزی خود قوی دل مباش
بود ناخدا ترس را کار سخت	خدا ترس را کارسازاست بخت

اقبالنامه، ۱۳۸۱

آنگاه که سیاست با دین در تعارض قرار می‌گیرد، منطق سیاست را مقدم می‌شمارد:

به نرمی طلب کن به سختی بدار	ستیزنده را چون بود سخت کار
به چربی بیاور به تیزی ببر	سرخصم چون گردد از فتنه پر
پراکنده‌شان کن لگام از لگام	چو افتی میان دو بدخواه خام
تو برآرد را از میان دو سنگ	در افکن به هم گرگ را با پلنگ
به زر دادن آهن بر آور ز سنگ	به جایی که آهن درآید به زنگ
به حلوا دهد طفل چیزی ز دست	به چربی توان پای روباه بست

اقبالنامه: ۱۳۸۳

افلاطون حکیم نیز توصیه‌هایی از این قسم برای اسکندر دارد که در مبارزه با دشمن به کار گیرد:

زمین خیز آن بوم را یک دو مرد	به دست آرد و سیر دارد به خورد
وزیشان نهانی کند باز جست	که بی آب تخم از زمین بر نرست
چو آید ز یک سر سلامت پدید	سر چند کس را نباید برید

اقبالنامه، ۱۳۸۸

این توصیه‌ها، هیچ یک با دین و اخلاق سازگاری ندارد بلکه در کلیت سیاست معنای درست خود را باز می‌یابد. در اندیشه سیاسی ایرانشهری، حوزه‌های سیاست و اخلاق از یکدیگر متمایزند. گاه عملی که ممکن است به لحاظ فردی اخلاقی تلقی گردد، به لحاظ سیاسی می‌تواند به امری کاملاً ضد اخلاقی تبدیل گردد و بالعکس. در سیاست، نه انگیزه‌ها یا نیت فردی بلکه دستاوردها و پیامدهای اعمال است که ملاک درستی یا نادرستی آنها قرار می‌گیرد.

در اندیشه سیاسی ایرانشهری، سیاست و جنگ دو روی یک سکه‌اند و صحنه سیاست عین صحنه جنگ قلمداد می‌شود. همان‌گونه که در جنگ، به کار بردن هر گونه زور، حيله و تدبیری که چاره ساز باشد و باعث پیروزی گردد مجاز است، در سیاست نیز به همین گونه است. منطق سیاست و جنگ از منطق اخلاق فردی پیروی نمی‌کند. در این میان تنها معیار درستی عمل، نتیجه یا پیروزی است. اسکندر در پاسخ نامه دارا می‌گوید:

کسی راست خرما ز نخل بلند	که بر نخل خرما رساند کمند
ز شیران همان شیر خونریزتر	که دندان و چنگش بود تیزتر
دو شیرگرسنه است ویکران گور	کباب آن کسی راست کو راست زور
دوپیلند خرطوم درهم کشان	ز بردن یکی برد خواهد نشان
تو مردی و من مرد وقت نبرد	به مردی پدید آید از مرد مرد

من آنکه عنان باز پیچم ز راه که یا سرنهم یا ستانم کلاه

شرفنامه، ۹۹۵

و یا زمانی که درجنگ با شاه خون آشام زنگیان، وزیر پیشنهاد می‌کند که با استفاده از یک حیل، اسکندر نیز تظاهر به خون‌آشامی و آدم‌خواری نماید تا اسیر دیگر گمان برد که سر و خون زنگی است و آن‌گاه:

چو آن آدمی خواره یابد خبر که هست آدمیخواره‌ای زو بتر

بدین ترس بگذار آن کین گرم که آهن به آهن توان کرد نرم

گر این چاره سازی به دست آوریم بر آن چیره دستان شکست آوریم

به گرگی زگرگان توانیم رست که بر جهل جز جهل نارد شکست

شرفنامه: ۹۵۷

اما نتایجی که از این اعمال به دست می‌آید، نه به سود شخصی شاه که باید به نفع کشور باشد. اردشیر بابکان در به قاعده آوردن امور، به شاه، ستم کردن را تجویز کرده، می‌گوید:

«... نباید که بگوید: من از ستم کردن می‌ترسم. زیرا، از ستم کردن کسی بترسد که گناه آن هم بر گردن وی افتد. لیک اگر ستم برپاره‌ای، مایه درستی کار دیگران، و آسایش شاه و مردم دیگر، از بد اندیشی و نادرتی و تباهی باشد، باید که بی‌درنگ بدان دست یازد، چرا که شما در آن هنگام، نه بر خویشتن یا دوستان هم‌دل خود، که بر دشمن خویش ستم می‌کنید» (مسکویه رازی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۱).

و یا:

«شهریار، گاه از دل‌بستگی سختی که به درستی مردم دارد برخی را تباه کند و از بسیاری مهر، گاه بر آنان سخت گیرد و چون جان مردم را دوست می‌دارد کسانی را بکشد» (همان، ص ۱۱۹).

۲-۲ عدم توجه به واقعیت و توجه به حقیقت

نظامی در اسکندر نامه - که در پایان عمر خود آن را سروده - همچون پیری با تجربه به دنیا و وقایع آن می‌نگرد. وی در انتخاب موضوع، شخصیتها، قهرمانان داستان، وقایع و حکایات به واقعیت امر عنایت چندانی ندارد بلکه اصل کلی در کار او دستاوردی است که از رابطه این نیروها و وقایع حاصل می‌شود. افسانه پیامبر و از همه مهم‌تر ایرانی بودن یا نبودن اسکندر، هیچ اهمیتی ندارد بلکه فایده‌ای که بر این شیوه داستان‌سرایی - و نه تاریخ‌نگاری - مترتب است برانگیختن خارخار این اندیشه در ذهن خواننده است. وی می‌کوشد توجه مخاطب را به پیام خود که اندیشه سیاسی ایران‌شهری است جلب کند. افراد و شخصیتها ابزار کار او هستند تا بتواند از طریق نحوه عمل آنها اندیشه‌هایی را مطرح سازد. به همین دلیل است که ماجراها از محور واقعی خود خارج شده و به گونه‌ای دیگر گره خورده‌اند.^۹

وی در این کار، به دین و آیین اسکندر واقعی توجهی ندارد و رفتار و منش او را همچون شاهی معتقد به دین ابراهیم ترسیم می‌کند و وی را به زیارت کعبه می‌فرستد. به عنوان نمونه، در پاسخ نامه دارا سوگند یاد می‌کند:

به صحف ابراهیم ایزدشناس	کزان دین کنم پیش یزدان سپاس
که گر دست یابم بر ایرانیان	برم دین زردشت را از میان
چنین رسم پاکیزه و راه راست	ره ماورسهم نیاکان ماست

شرفنامه: ۹۹۵

و یا هنگامی که اسکندر، زنان روی گشاده قبیچاقی را می‌بیند، اعتراض می‌کند و چشم خود را بر بی‌حجابی آنان می‌بندد:

به پیران قبیچاق پوشیده گفت	که زن روی پوشیده به در نهفت
زنی کو نماید به بیگانه روی	ندارد شکوه خود و شرم شوی

شرفنامه: ۱۱۱۸

اسکندر واقعی، یک یونانی است که هویت، ملیت و فرهنگی متفاوت با فرهنگ

ایران دارد. اما در کار نظامی هیچ توجهی به این واقعیتها نمی‌شود. آنچه برای نظامی اهمیت دارد نحوه رویایی اسکندر با راهکارها، روشها و راهبردهایی است که وی به درستی در جهت نیل به موفقیت و پیروزی اعمال کرده است. شاعر در این دخل و تصرف، به اغراض و انگیزه‌های اسکندر واقعی بی‌اعتناست و از او چهره‌ای مثبت و آرمانی ساخته است. اسکندر نظامی نه شاهی متجاوز و جهانگشا که پیامبری راستین و جهانگرد است که برای پی افکندن نظم و عدالت، برانگیخته شده است. در این جا نیز واقعیت تاریخی اسکندر به خاطر این حقیقت نادیده گرفته شده است که جامعه آرمانی، با شاهی خوب و آرمانی - که ردای پیامبری بر تن دارد - بیشتر تناسب دارد. نظامی، «دارا»ی ایرانی را درست به همین دلیل محکوم می‌کند. نیز به همین دلیل، وی حکیمانی چون ارسطو، افلاطون، سقراط، بلیناس و فروریوس را بی‌توجه به ناهمزمانی، واقعیت تاریخی، آیین و ملیت آنها در کنار هم قرار می‌دهد.

۲-۳ نقادی زمانه

«ذبیح الله صفا» جامعه زمان نظامی را این گونه توصیف کرده است:

«از جمله اشکالات بزرگ این عهد یکی عدم ثبات اوضاع سیاسی است در آن... این وضع نابهنجار که طبعاً ایجاد مشکلات گوناگون برای مردم می‌کرد در حالت اجتماع، آثار شومی برجای می‌گذاشت که بدترین آنها یأس و نومیدی و بدبینی در مردم بود که در شعر فارسی این عهد به شدت منعکس است... از [دیگر] مشکلات بزرگ کار در این عهد یکی از میان رفتن نظامات و مقررات اجتماعی است... اختلافات شدید امرای سلجوقی، و در افتادن آنان به جان یکدیگر، و ضعف آنان، و غلبه غلامان و اتابکان، و حملات جدید زردپوستان به اراضی ایران، و کشتارها و انقلابات پیاپی، و بی‌ثباتی اوضاع، باعث شد که شیرازه امور دولتی و اجتماعی از هم بگسلد و نظم و ترتیبی که در دوره سامانی در امور ملاحظه می‌شد اندک اندک راه نیستی سپرد و امن و راحت از میانه برخیزد. در همین حال خطر اجتماعی دیگری روز به روز قوت می‌گرفت و آثار

شوم خود را به شدت آشکار می‌کرد و آن برداشتن حسب و نسب از امرا و فرمانروایان بوده است. در این دوره معمولاً کسانی بر مردم فرمانروایی و بر مال و جان مسلمانان حکومت داشته‌اند که هر یک چندی نزد امیر و سلطانی به غلامی گذرانده باشند... جز شمشیر زدن و کشتار و غارتگری کاری دیگر نمی‌دانسته‌اند. فرمانبرداری از این قبیل مردم... اندک اندک ارزش ملکات اخلاقی را از میان برد و مردم را به اصول انسانیت بی-اعتنا کرد. غالب سلاطین و امرا و افراد خاندانهای حکومتی این دوره مردم دیوخوی پست و ستمکاره ای بوده‌اند... اثر بارز این اوضاع در شعر و ادب قرن ششم کاملاً آشکار است. کمتر شاعری است که در این عهد از انتقادات سخت اجتماعی برکنار مانده و از اهل زمانه شکایت‌های جانگداز نکرده و یا از آنان به زشتی نام نبرده باشد.» (صفا، ۱۳۷۳: ۱۲۴ و ۱۲۰-۱۱۷).

نظامی در اسکندرنامه مستقیماً به نقادی زمانه خود پرداخته است، زیرا اثر او نوشته-ای آرمانشهری^۶ است و این‌گونه نوشته‌ها نیز نه به تصریح که به تلویح به نقادی جامعه خود می‌نشینند. مثلاً افلاطون در «جمهور» خود غیرمستقیم به هرج و مرج‌ها و نابسامانیهای جامعه آتن می‌شورد. فارابی نیز در آرای اهل‌المدينة الفاضله - که در دوره فترت و سکوت ۲۰۰ ساله ایران پس از اسلام به نگارش درآمده است - به همین شیوه عمل می‌کند. وی، فروپاشی جامعه ایرانی و از بین رفتن وحدت سرزمین ایران را به چشم می‌دید و بدان معترض بود؛ پس با نوشتن این اثر آرمانشهری غیرمستقیم به نقادی زمانه خود پرداخت.

نظامی، مسائل و مشکلات سیاسی - اجتماعی جامعه ایرانی زمان خود را درک کرده بود و می‌دانست که نظام فکری مدون ایران پیش از اسلام متزلزل شده و از دیانت راستین خبری نیست. وی گاهی نیز از نابسامانیهای زمان خود می‌نالید، مثلاً در شرفنامه می‌گوید:

جهان بینم از میل جوینده پر	یکی سوی دریا یکی سوی دُر
نه بینم کسی را در این روزگار	که میلش بود سوی آموزگار

چو من بلبلی را بود ناگزیر کز این گوش گیران شوم گوشه گیر
به مشغولی نغمه این سرود شوم فارغ از شغل دریا و رود

شرفنامه: ۹۷۱

از ابیات فوق تا حدی می توان شرایط اجتماعی و سیاسی زمان نظامی را شناخت: شرایطی که نظامی را به عزلت و انزوا و یا سرودن منظومه هایش وا می دارد و گاه از خلال همین منظومه ها نیز می توان دریچه ای به زمان او گشود. مثلاً آن جا که نظامی در اقبالنامه، «ملک نصره الدین» را مدح می کند از پادشاهان باستانی ایران نام می برد و ممدوح را دادگتر از آنان می نمایاند؛ در حالی که خود شاعر نیز به نادرستی این حکم واقف است. درحقیقت، نظامی بدین وسیله می خواهد هم گذشته با عظمت ایران را به یاد سلطان ترک نژاد سلجوقی بیاورد و هم او را به دادگری تشویق کند:

ز کاوس و کیخسرو و کیقباد تویی بیشدادی به از پیشداد
چو در داد بیشی و پیشیت هست سزد گر شوی بر کیان پیش دست
ز کاس نظامی یکی طاس می خوری هم به آیین کاوس کی

اقبالنامه: ۱۳۲۷

و همو در شرفنامه، خطاب به همان سلطان می گوید:

به انصاف شه چشم دارم یکی که بیند در این داستان اندکی
در این گنجنامه ز راز جهان کلید بسی گنج کردم نهان
کسی کان کلید زر آرد به دست طلسم بسی گنج داند شکست

شرفنامه: ۹۳۷

نکته دیگر آنکه، نظامی با آگاهی از اینکه فره ایزدی تنها به شاهان ایرانی می پیوندد، آن را به اسکندر یونانی نیز متعلق می داند و می گوید:

به اصل از جهان پادشاهی تراست که فرمان و فرّ الهی تراست

شرفنامه: ۱۰۹۶

زیرا اسکندر، شهریار آرمانی منظومه اوست و تمامی فضایل عالی اخلاقی متعلق به شاهان باستانی ایران را در خود دارد. شاعر، این گونه به سلطان ترک نژاد سلجوقی زمان خود - که او نیز ایرانی نیست - می فهماند که فره و تأیید ایزدی می تواند شامل حال او نیز گردد؛ اگر همچون اسکندر سنت شاهان باستانی ایران را پاس دارد.

۲-۴ اعتقاد به نظریه شاهی آرمانی

در منظومه نظامی بر اساس اندیشه سیاسی، راستی و درستی شاه آرمانی است. وی در ابیات زیر، پادشاه آرمانی دارای فره ایزدی را کسی می داند که عادل باشد؛ در برابر گردش زمانه تدبیر به کار بندد و به ستمکارگان یاری نرساند:

که فرمان وفر الهی تراست	به اصل از جهان پادشاهی تراست
که باشد خلل در بناهای سست	همه چیز را اصل باید نخست
ستم ناید از شاه عادل پدید	ترا ایزد از بهر عدل آفرید
که پرسند روزی از این داوری	ستمکارگان را مکن یاوری
خرابی در آبادی خود کند	نکو رای چون رای را بد کند
به گرمای گرم و به سرمای سرد	چو گردد جهان گاه گاه از نورد
که گرداند از عادت خویش روی	در آن گرم و سردی سلامت مجوی
به خاصیت خود نماید خصال	چنان به که هر فصلی از فصل سال
بگردد بر او گردش روزگار	هر آنچه او بگردد ز تدبیر کار

شرفنامه، ۱۰۹۷-۱۰۹۶

در آثار باستانی ایران، از زبان داریوش آمده است که: «از آن روی اورمزدا مرا یاری کرد، و خدایان دیگر که هستند، که بد کردار نبودم؛ دروغگرا نبودم؛ خطاکار نبودم؛ نه من، نه تخمه من. از روی راستی رفتار کردم...» (مجتبائی، ۱۳۵۲، ۹۶). زرتشت در سروده-

های خود آرزو می‌کند: «باشد که شهریان خوب شاهی کنند/ با کردارهای حکمت خوب/ ای آرمیتی، شهریان بد را بر ما فرمانروایی مباد» (همان، ۹۵). در اقبالنامه آمده است:

خرد گفت کان کس بود شهریار که باشد پسندیده درهر دیار

شرفنامه، ۱۳۲۳

به نظر نظامی، اسکندر از آن روی بهره‌مند از فرّه ایزدی است که خصلت‌های پسندیده داشت و «آیین شاهان کی»، یعنی راستی و داد را پاس می‌داشت:

سکندر که شاه جهان گرد بود به کار سفر توشه پرورد بود

به هرتختگاهی که بنهاد پی نگه داشت آیین شاهان کی

شرفنامه، ۹۳۹

اما اگر شاهان کی چون فریدون و جمشید و نیز اسکندر نظامی، از فرّه ایزدی بهره‌مندند و سروش غیبی بر آنها نازل می‌شود، رسالت آنها را نه از سنخ رسالت انبیای الهی جهت تبلیغ دینی خاص، بلکه باید مأموریتی دانست که آنان خود تصور کرده‌اند از جانب خداوند جهت برقراری نظم و عدالت بدیشان محول شده است.

۲-۵ توجه به عدالت و مصلحت عمومی

در آثار نظامی، بر عدالت بسیار تأکید می‌شود. او عدالت را به پادشاه توصیه می‌کند و مهم‌ترین خویشکاری شاه را عدل می‌داند و معتقد است که نبود عدالت باعث ویرانی مملکت و ناپایداری حکومت می‌گردد:

رها کن ستم را به یک بارگی که کم عمری آرد ستمکاری

شه از داد خود گر پشیمان شود ولایت زیبداد ویران شود

تو را ایزد از بهر عدل آفرید ستم ناید از شاه عادل پدید

نکو رای چون رای را بد کند چنان دان که بد در حق خود کند

اقبالنامه، ۱۳۸۵

نظامی در اینجا نیز به مقایسه اسکندر و دارا می‌پردازد:

سکندر که آن پادشاهی گرفت	جهان را بدین نیک راهی گرفت
نه زان غافلان بود کز رود و می	بدو نیک را بر نگیرند پی
به کس بر جوی جور نگذاشتی	جهان را به میزان نگه داشتی
اگر پیرزن بود و گر طفل خرد	گه دادخواهی بدو راه برد
بدین راستی بود پیمان او	که شد هفت کشور به فرمان او
به تدبیر کار آگهان دم گشاد	ز کار آگهی کار عالم گشاد

اقبالنامه، ۱۳۲۹

و نیز از زبان اسکندر می‌گوید:

بپذیرفتم از داور آسمان	که ناسایم از داوری یک زمان
ستم‌دیده را دادبخشی کنم	شب تیرگان را درخشی کنم
بپرهیزم از روز عذرآوری	بپرهیزگاری کنم داوری
زیشانی پیل تا پای مور	نباید زمن بر کسی دست زور
ندارم طمع بر زر و سیم کس	و گر چند یابم بر آن دسترس
ز خلق ار چه آزار بینم بسی	نخواهم که آزار از من کسی
ده و دوده را بر گرفتم خراج	نه ساو از ولایت ستانم نه باج
دهم هر کسی را ز دولت کلید	کنم پایه کار هر کس پدید
هنرمند را سر برآرم بلند	کشم پای دیوانه را زیر بند
بپیچم سر از رایگان خوارگان	مگر بی‌بانان و بیچارگان
چو دارد تنومند کار آگهی	نخواهم که باشد ز کاری تهی
چو بینم کسی را که او رنج برد	که با خرج او دخل او هست خرد
در آن خرجش امیدواری دهم	ز گنجینه خویش یاری دهم

۱۰۲۹-۱۰۳۰

اگر عدالت تمام جامعه را فرا گیرد، آبادانی در تمام ارکان راه خواهد یافت و شاه خوب با اجرای عدالت، تبعیض را از بین می‌برد و هر کس به حق خویش می‌رسد:

اگر داد بودی و داور بسی	ده آباد بودی و در ده کسی
به انصاف و داد آرد این خاک بر	تباهی پذیرد ز بیدادگر
چو از دخل او گردد انصاف کم	بسوزد ز گرمی بپوسد زخم
به یک جوکه در مالش آرند میل	جو و گندمش را برد باد و سیل

اقبالنامه، ۱۴۱۰

مهم‌ترین ویژگی شهریار آرمانی در ذهن نظامی عدل اوست و تار و پود آرمانشهر وی از عدالت بافته شده است. عدالت و انصاف، در اندیشه سیاسی نظامی جایگاه مهمی دارد و یکی از دلایل برتری اسکندر بر دارا همین ویژگی اوست. جالب این جاست که نام‌آوری (شاهی آرمانی دارای فرّه ایزدی) اسکندر، به عدالت و انصاف وی موقوف شده است:

سکندر یه انصاف نام آور است و گرنی ز ما هر یک اسکندر است

شرفنامه، ۱۰۹۷

و یا آنجا که اسکندر از سیاست عادلانه خود می‌گوید، به همین معنا نظر دارد:

به خود نامدم سوی ایران ز روم	خدایم فرستاد از آن مرز و بوم
بدان تا حق از باطل آرم پدید	ز من بند هر قفل یابد کلید
سرحق شناسان بر آرم ز خاک	به باطل پرستان در آرم هلاک
ز دنیا برم رنگ نداشتی	دهم باد را با چراغ آشتی
کجا عدل من سر بر آرد چو سرو	ز بیداد شاهین نترسد تذر و
شبانای کندرگ بر گوسفند	همان شیر برگور نارد گزند

شرفنامه، ۱۰۳۱

۶-۲ جایگاه ممتاز وزارت و مشاره

سکندر به تدبیر دانا وزیر به کم روزگاری شد آفاق گیر
وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان؟!
همه کارشاهان گیتی نکوه زرای وزیران پذیرد شکوه

شرفنامه، ۹۵۱-۹۵۰

در اندیشه سیاسی ایرانشهری، وزارت یکی از پایه‌های اساسی کشورداری محسوب می‌شود و دردوره ساسانی از چنان اهمیتی برخوردار بود که همچون سلطنت، موروثی بود و از این رو شایسته است از آن به «نهاد وزارت» تعبیرکنیم. این نهاد وزارت، که دنباله آن به ایران پس از اسلام نیز رسیده است، در اغلب موارد نقشی حیاتی در سرنوشت این ملک ایفا می‌کرد. وزرای کاردانی چون «خواجه نظام الملک»، «خواجه نصیرالدین توسی»، «خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی»، «جوینی»، «قائم مقام فراهانی» و «امیرکبیر» را باید وارث همتایان گذشته باستانی آنها چون «بزرگمهر» حکیم دانست.

در سکندرنامه آمده که اسکندر همیشه درهرامری با کاردانان مشورت می‌کرده است:

زفرزندگان الهی پناه صد وسیزده بود با او به راه
همه انجمن ساز وانجم شناس به تدبیر هرشغل صاحب قیاس
از آن جمله درحضرت شهریار بلیناس فرزانه بود اختیار
به هر کار ازو چاره درخواستی کزو کردن چاره برخاستی

شرفنامه، ۱۰۵۹-۱۰۵۸

و یا گاهی اسکندر خود مجلس مشورت می‌آراست؛ مثلاً مشورت اسکندر با ارسطو در جنگ با پادشاه خون آشام زنگبار که باعث پیروزی او شد:

سکندر به آیین شاهان پیش برآراست بزمی درایوان خویش
ارسطوی بیداردل را بخواند وزین در بسی قصه با او براند
وزیر خردمند پیروز رای به پیروزی شاه شد رهنمای

شرفنامه، ۹۵۲-۹۵۱

و نیز:

جهان‌دیده دستور فریادرس گشاد از سر کاردانی نفس

که شاها خرد رهنمون توباد ظفر یار ودشمن زبون تو باد

شرفنامه، ۹۵۶

و یا افلاطون به اسکندر توصیه می‌کند که:

به روز و به شب بزم شاهنشهی ز دانا نباید که باشد تهی

اقبالنامه، ۱۳۸۶

نظامی به لزوم مشاوره و استفاده از تدبیر کاردانان و آگاهان امور کشورداری بسیار تأکید دارد و برای برجسته‌تر ساختن اهمیت موضوع به مقایسه دو پادشاه، یعنی اسکندر و دارا در دو داستان می‌پردازد. نظامی، یکی از عوامل پیروزی اسکندر بر دارا و سایر کامیابیهای وی را شنوا بودن او به گفته‌ها و پیشنهادهای دیگران و مشورت با پیران خردمند می‌داند. مثلاً زمانی که اسکندر در جستجوی آب حیات همراه با چند سالار جوان تنومند قصد رفتن به ظلمات را دارد، به دلیل سختی راه توصیه می‌کند که هیچ پیر و بیماری با آنان همراه نشود. وقتی روشنی ناپدید شد ترس از پیدا کردن راه بازگشت، او را به اندیشه مشورت با فردی آگاه و پیری خردمند انداخت. پس با یاران رای زنی کرد و دریافت که جوانی خردمند پدر پیرش را با خود آورده، نه تنها خشمگین نشد بلکه از رایزنی آن پیر خردمند خشنود نیز گردید. اما نظامی، در همین منظومه به عنوان نقطه مقابل اسکندر، از دارا یاد می‌کند که هنگام جنگ با اسکندر به رای زدن با بزرگان ایران پرداخت که همه آنان سکوت کردند:

نکردش در آن کار کس چاره‌ای نخوردش غمی هیچ غمخواره‌ای

چو دانسته بودند کو سرکش است به سوزندگی گرم چون آتش است

سخنهای کس در نیارد به گوش در آن کار بودند یکسر خموش

شرفنامه، ۹۸۶

در آن میان، تنها «فریبرز» نامی شاه را از خطر اسکندر و پیشگویی پیشینیان در مورد حمله مردی رومی نژاد مطلع کرد و او را اندرزی حکیمانه داد اما دارا به جای استقبال از وی، خشمگین شد:

شاه از پند آن پیرپالوده مغز هراسان شد از کار آن پای لغز
ولیکن نکشت آتش گرم را به سر کوچکی داشت آزر را
شد از گفته رایزن خشمناک بیچید چون مار بر روی خاک

شرفنامه، ۹۸۷

وی سخنهای درشت و بی ادبانه بسیار به آن خردمند گفت و او را پیری خرف خواند که باید سرش را برید. در اینجا نظامی نتیجه می گیرد که:

نصیحت‌گری با خداوند زور بود تخمی افکنده در خاک شور

شرفنامه، ۹۹۰

نظامی از طریق مقایسه این دو داستان، اهمیت مشورت با کاردانان و آگاهان را روشن می کند. اما درباره اسکندر می گوید:

به تدبیر کار آگهان دم گشاد ز کار آگهی کارعالم گشاد

اقبالنامه، ۱۳۲۹

۷-۲ تأکید بر تخصص، کاردانی و کارایی

نظامی در جای جای منظومه خود، به اهمیت تخصص و کاردانی اشاره می کند. شاعر، در ماجرای قتل دارا و سیاست ناموفق وی که منجر به شکست او از اسکندر شد این اندیشه را مطرح می کند که پادشاه باید بداند هر کاری را به چه کسی بسپارد و تمیز ندادن این مهم می تواند علاوه بر از بین رفتن نظم و انضباط در جامعه و ایجاد هرج و مرج، عدالت را نیز تباه سازد. ابیات زیر از شرفنامه، بیانگر ناآگاهی از ظرفیت افراد و بی تدبیری در امور است که شکست حکومت را مسلم می کند:

چو بد گوهران را قوی کرد دست جهان بین که چون گوهرش را شکست

سریر بزرگان به خردان سپرد
 نه بس داوری باشد آن سست رای
 ببین تا سرانجام چون گشت خرد
 که سختی رساند به خلق خدای
 فرومایگان را کند چیره دست
 گر نمایگان را در آرد شکست

شرفنامه، ۱۰۱۷

خامی و بی‌تدبیری در تقسیم مشاغل، در ایجاد مشکلات اجتماعی، بی‌نظمی و هرج و مرج نیز مؤثر می‌افتد، همان‌گونه که در جامعه ایران دوره دارا مؤثر افتاده بود:

خرابی در آمد به هر پیشه‌ای
 که پیشه و راز پیشه بگریخته‌ست
 بتر زین کجا باشد اندیشه‌ای
 به کار دگر کس در آویخته‌ست
 بیابانیان پهلوانی کنند
 ملکزادگان دشتبانی کنند
 کشاورز شغل سپه ساز کرد
 سپاهی کشاورزی آغاز کرد
 جهان را نماند عمارت بسی
 چو از شغل خود بگذرد هر کسی

شرفنامه، ۱۰۱۷-۱۰۱۸

نظامی در این زمینه نیز به مقایسه میان دارا و اسکندر می‌پردازد و پس از بیان علت شکست دارا، از توجه اسکندر به تخصص و کاردانی می‌گوید:

هراسنده شد زین سخن شهریار
 که هر پیشه ور پیشه خود کند
 منادی برانگیخت در هر دیار
 جز این گرچه نیکی کند بد بود
 ز گاو آهن و گاو جوید مراد
 همان شهری از شغل خود نگذرد
 همان پیشه اصلی آرد به پیش
 بدان پیشه دادش که بود از نخست
 همه کار عالم سزاوار کرد
 عملهای هرکس پدیدار کرد
 همان خود ره برد
 نگیرد کسی جز پی کار خویش
 ز پیشه گریزنده را باز جست
 عملهای هرکس پدیدار کرد

شرفنامه، ۱۰۱۸

۲-۸ اهمیت جنگ و امور نظامی

همان گونه که در قسمت «اصالت و استقلال منطق امر سیاسی» گفته شد، جنگ از امور اجتناب‌ناپذیر در سیاست است و لاجرم امور نظامی در تصمیمات سیاسی و کشورداری اهمیت اساسی دارد. در اندیشه سیاسی ایرانشهری، جنگ با سیاست در هم تنیده و جهان داری وابسته به پیروزی در جنگ است:

جهان چون تو داری جهاندار باش چو خفتند خصمان تو بیدار باش

شرفنامه، به نقل از رجایی، ۱۳۷۳، ۴۹

نظامی در مقدمه شرفنامه هنگام ستایش اتابک اعظم نصره الدین ابوبکر بن محمد، شش نکته را توصیه می‌کند که داشتن لشکر و سپاهی یکی از آنهاست:

چهارم علم بر ثریا زدن چو خورشید لشکر به تنها زدن

شرفنامه، ۹۳۷

در آغاز اقبالنامه نیز در ابتدای داستان اسکندر، نظامی از تدابیر او در فتح عالم سخن می‌راند. در این ماجراها، همیشه شش گروه وی را همراهی می‌کردند که یکی از آنها، سپاهیان جنگجو بودند:

ز پولاد خایان شمشیر زن کمر بسته بودی هزار انجمن

اقبالنامه، ۱۳۲۹

علاوه بر داشتن سپاهیان مجهز و آماده، آگاهی از مسایل امنیتی نظامی، هم در پیروزی بر دشمن و هم در جلوگیری از شورشهای احتمالی نظامیان خودی مؤثر است. ارسطو، دربارهٔ مخارج سپاه و نظارت بر آن به اسکندر چنین توصیه می‌کند:

سپه را به اندازه ده پایگاه مده بیشتر مالی از خرج راه

شکم بنده را چون شکم گشت سیر کند بد دلی گرچه باشد دلیر

نه سیری چنان ده که گردند مست نه بگذارشان از خورش تنگدست

چنان زی که هنگام سختی و ناز بود لشکر از جز تویی بی‌نیاز

به روزی دو نوبت بر آرای خوان سران سپه را یکایک بخوان

اقبالنامه، ۱۳۸۴

اسکندر بعد از پیروزی بر دارا، از یکی از پیران خردمند دربار او دربارهٔ راز پیروزی بر دشمن سؤال می‌کند:

چو شه دید کان یادگار کیان خبر دارد از کار سود و زیان
 به نیک و بد کارزارش رهست نبرد آزمایست و کار آگه‌ست
 بپرسید کان چیست در کارزار که از بهر پیروزی آید به کار
 سپه را چه تدبیر دارد به جای چه سختی کند مرد را سست رای
 نبرد آزمای جهان‌دیده گفت که پیروزی آن پهلوان راست جفت
 که در لشکر چون تو شاهی بود به فرّ تو یک تن سپاهی بود

شرفنامه، ۱۰۱۵-۱۰۱۴

به نظر آن پیر خردمند، فرّ و شکوه و هیبت پادشاه و افتخار سپاهیان به او مهم‌ترین عامل پیروزی است. واما، به کار بستن تدبیر و حيله در جنگ نیز بسیار در پیروزی مؤثر است؛ افلاطون می‌گوید:

جهانگیر چون سر برآرد به میغ به تدبیر گیرد جهان را چو تیغ
 همان تیغ مردان که خونریز شد به تدبیر فرزندگان تیز شد

اقبالنامه، ۱۳۸۶

یکی از تدابیر اسکندر در جنگ با روسیان آن بود که بین آنان و ترکان آتش جنگ بیفروخت و بدین وسیله کشور روم را از جنگ نجات رها نید. نظامی این واقعه را با داستانی زیبا همراه می‌کند:

شنیدم که از گرگ روباه گیر به بانگ سگان رست روباه پیر
 دو گرگ جوان تخم کین کاشتند پی روبه پیر برداشتند
 دهی بود در وی سگانی بزرگ همه تشنهٔ خون روباه و گرگ

یکی بانگ زد روبه چاره ساز	که بند از دهان سگان کرد باز
سگان ده آواز برداشتند	که روباه را گرگ پنداشتند
زبانگ سگان کامد از دور دست	رمیدند گرگان و روباه رست
سگالنده کاردان وقت کار	ز دشمن به دشمن شود رستگار
در چاره بر چاره گر بسته نیست	همه کار باتیغ پیوسته نیست

شرفنامه، ۱۱۲۴-۱۲۳

۹-۲ فتنه (دروغ)، منشأ همه بدیها

نظامی، گرایش شه‌ریار به راستی و دوری از دروغ را بنیاد درست همه کارها و از جمله کشورداری می‌داند. مثلاً افلاطون در لحظه مرگ، به راستی و درستی و دوری از دروغ و کژی توصیه می‌کند:

درین چارطبع مخالف نهاد	که آب آمد و آتش و خاک و باد
چگونه توان راستی یافتن	ز کژی ببايد عنان تافتن
بود چار دیوار آن خانه سست	که بنیادش اول نباشد درست

اقبالنامه، ۱۴۴۶

نظامی در داستانهای اسکندرنامه، بارها از تلاش اسکندر فاتح و راستگرایی در از بین بردن فتنه و آشوب سخن گفته است. مثلاً در داستان مردی فتنه‌جوی از ری که اسکندر این فتنه را خواباند، نظامی این فتنه‌های داخلی را اهریمنی و موجب برانداختن بنیاد حکومت می‌داند:

نکشته درختی برآمد ز ری	کند دعوی از تخم کاوس کی
برآورده گردن چو اهریمنی	فکنده به هر شهر در شیونی
چنین فتنه‌ای را که شد گرم کین	اگر خرده بینی به خردی مبین
ز خردان بسی فتنه آید بزرگ	که در پای پیلان بود کعب گرگ
گر این فتنه ماند چنین دیر یاز	کند دست بر شغل شاه، دراز

شرفنامه، ۱۰۷۵

ارسطو نیز به اسکندر توصیه می‌کند که از ابتدا زمینه پیدایش افراد فتنه‌انگیز را فراهم نکند؛ یعنی دست آنها را از امور کوتاه کند:

مکن کار بد گوهران را بلند که پروردن گرگت آرد گزند
بر آن کس که با سخت رویی بود درشتی به از نرم خوبی بود

اقبالنامه، ۱۳۸۳-۱۳۸۲

۲-۱۰ آمیختگی سیاست با سایر امور

در پرتو اندیشه سیاسی ایرانشهری، عوامل ظاهراً غیر سیاسی‌ای چون اقتصاد، فرهنگ، روانشناسی اجتماعی، عمران و آبادی، امنیت اجتماعی و نظایر آن همگی رنگ سیاسی به خود می‌گیرند. این امور، گرچه فی نفسه از سیاست مستقل‌اند، تأثیر تعیین‌کننده‌ای که گاهی بر سیاست می‌گذارند آنها را به امور سیاسی تبدیل می‌کند. بنابراین، توجه بدانها در کشورداری ضروری است.

مثلاً نظامی اسکندر را در ابتدای سرایش داستان، هنگام بر تخت نشستن به جای پدرش «فیلقوس» چنین توصیف کرده است:

به انبوه می با جوانان گرفت به خلوت پی کاردانان گرفت
نه آن کرد با مردم از مردمی که آید در اندیشه آدمی
به آزدن کس نی‌آورد رای برون از خط عدل نهاد پای
به بازرگانان رها کرد باج نجست از مقیمان شهری خراج
ز دیوان دهقان قلم بر گرفت به بی‌مایگان هم درم در گرفت
عمارت همی کردوزرمی فشانند همه خار می کند و گل می نشانند
گشاده دو دستش، چو روشن درخش، یکی تیغ زن شد یکی، تاج بخش،

ترازو خود آن به که دارد دو سر یکی جای آهن یکی جای زر
هر آن کار کاقبال را در خور است به آهن چو آهن به زر چون زر است

شرفنامه، ۹۵۰

در این ابیات، اسکندر متصف به صفاتی شده که در بادی امر به نظر می‌رسد ضرورتی برای کشورداری ندارند و صرفاً ویژگیهای شخصی شاه محسوب می‌شوند. با جوانان به عشرت نشستن و باج از بازرگانان نستاندن کجا به امر حکومت مربوط می‌شود؟ حقیقت آن است که این ابیات نه بیهوده و نه از سر گزافه‌گوییهای شاعرانه سروده شده است؛ همه نکاتی که در اینجا آمده، یکایک و در کنار دیگر مؤلفه‌ها، پایه‌های حکومت را استوارتر می‌سازند. جامعه شاد، خرسند، آباد و پر نعمت، بزرگ‌ترین تکیه‌گاه برای پادشاه در زمانه عسرت و بیچارگی است و پادشاه با تدبیر و عادل نیز بهترین مأمّن برای مردم در همه زمانهاست. موارد ظاهراً غیر سیاسی دیگری نیز وجود دارد که در ادامه می‌آید.

۲-۱۰-۱ خردورزی و بزرگداشت دانش و اندیشه

بزرگان که این مملکت داشتند بر آن گوهر اندیشه بگماشتند

اقبالنامه، ۱۴۱۲

آرمانشهر نظامی و مبانی اندیشه سیاسی وی، براساس عقل و خرد استوار گردیده است. اسکندر، پادشاه آرمانی وی، هم خود خردمند است و هم با خردمندان به مشورت می‌نشیند. حتی وقتی سقراط از آمدن به نزد اسکندر خودداری می‌کند، اسکندر خود به نزد حکیم می‌رود و از او حکمت می‌آموزد. وی با تأکید بردانش‌اندوزی، تغییراتی عظیم در فرهنگ جامعه خود ایجاد می‌کند:

اشارت چنان شد ز تخت بلند که داناست نزدیک ما ارجمند
نجوید کسی بر کسی برتری مگر کز طریق هنر پروری
ز هر یایگاهی که والا بود هنرمنند را یایه بالا بود

قرارآنچنان شد که نزدیک شاه به دانش بود مرد را پایگاه
 چو دولت به دانش روان کرد مهد مهان سوی دانش نمودند جهد
 همه رخ به دانش برافروختند ز فرزندگان دانش آموختند
 ز فرهنگ آن شاه دانش پسند شد آواز یونان به دانش بلند

اقبالنامه، ۱۳۲۹-۱۳۲۸

در گفتگوی اسکندر با حکمای سبعة یونان درباره آفرینش، آنان ضمن سخنان خود
 به اهمیت دانش اشاره می‌کنند. ارسطو در ابتدای نصایح خود می‌گوید:

که دایم به دانش گراینده باش در بستگی را گشاینده باش

اقبالنامه، ۱۳۷۲

«والیس» نیز اولین دعایی که بدرقه اسکندر می‌کند چنین است:

به تعلیم دانش تنومند باد به دانش پژوهی برومند باد

اقبالنامه، ۱۳۷۳

بلیناس نیز:

ز دانش مبادا دل شاه دور که با نور به دیده با دیده نور

اقبالنامه، ۱۳۷۳

و سقراط:

جهانجوی را گفت پاینده باش به دین وبه دانش گراینده باش

اقبالنامه، ۱۳۷۴

در پایان منظومه نیز سه فرزانه معروف ارسطو، سقراط و افلاطون، اسکندر را به
 کسب دانش توصیه می‌کنند.

خردنامه ارسطو:

که شاها به دانش دل آباد دار ز بی دانشان دور شو یاد دار
 زدن با خداوند فرهنگ رای به فرهنگ باشد ترا رهنمای

دری را که بندش بود ناپدید ز دانا توان بازجستن کلید
 خردنامه افلاطون:
 اقبالنامه، ۱۳۸۲-۱۳۸۱

شه آن به که بردانش آرد شتاب نباید که بفریدش خورد و خواب
 خردنامه سقراط:
 اقبالنامه: ۱۳۸۶

که شاهها درین چاه تمثال پوش مشو جز به فرمان فرهنگ و هوش
 اقبالنامه، ۱۳۸۹

وجود این سه خردنامه در اسکندرنامه، خود بیانگر اهمیت خرد و دانش در نزد نظامی است.

۲-۱۰-۲ اعتدال، قناعت و برخی اخلاقیات شخصی پادشاه

ابیات زیر از نظامی، به خوبی، اعتدال و قناعت را در زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی توصیه می‌کند:

اگر دخل خاقان چین آن تست مکن خرج رارود، باران تست
 بخور چیزی از مال و چیزی بده ز بهر کسان نیز چیزی بنه
 مخور جمله، ترسم که دیر ایستی به پیرانه سر بد بود نیستی
 در خرج بر خود چنان در میند که گردی زناخوردگی دردمند
 چنان نیز یکسر مپرداز گنج که آیی ز بیهوده خواری به رنج
 به اندازه‌ای کن برانداز خویش که باشد میانه نه اندک نه بیش

شرفنامه، ۱۱۰۸

یکی از موارد قابل تأمل در مورد دارا، عدم اعتدال در سیاست اوست. اما شاه خوب، درک درستی از شرایط جامعه و گرایش به اعتدال دارد:

خرد گفت کان کس بود شهریار که باشد پسندیده در هر دیار

به دادوددهش چیره بازو بود جهان بخش بی هم ترازو بود
 به مورآن دهدکوبود مورخوار دهد پیل را طعمه پیل وار
 نه چون خام کاری که مستی کند به خامه زدن خام دستی کند
 رهاورد موری فرستد به پیل دهد پشه را رایست جبرئیل
 همه کارشاهان شوریده آب از اندازه نشناختن شد خراب
 اقبالنامه، ۱۳۲۴-۱۳۲۳

و نیز:

جهاندار چون ابر و چون آفتاب به اندازه بخشد هم آتش هم آب
 اقبالنامه، به نقل از رجایی، ۱۳۷۳، ۴۸

باز اردشیر بابکان، برخی ویژگیهای اخلاقی شخص شاه را چنین بر می شمارد:

«آن گاه بدانید، که شاه را زفتی نشاید، که شاه از بی نوایی نترسد. نسزد که دروغ گوید که کسی به دروغ گفتنش ناگزیر نسازد. نسزد که خشم گیرد؛ چه از خشم گرفتن و دشمنی کردن، زیان و پشیمانی خیزد. بازی و کاریبهدوده، نه شایسته شاه که در خور بیکارگان است. شاه را نسزد که بیکار نشیند؛ که بیکاری از آن فرودستان است، و نسزد که برکسی رشک برد، جز بر شاهان و برکشورداری نیکشان. و نباید که بترسد، که ترس ویژه مردم نادرست باشد، و شاه اگر نادرست باشد، همان به که فرمان نراند.» (مسکویه رازی، ۱۲۳:۱۳۶۹).

خردنامه سقراط:

حریصی مکن کاین سرای تونیست وزو جزیکی نان برای تونیست
 به یک قرصه قانع شو از خاک و آب نه‌ای بهتر آخر تو از آفتاب
 سخن تا توانی به آرم گوی که تا مستمع گردد آرم جوی
 سخن گفتن نرم فرزانیست درشتی نمودن زدیانگیست
 به کاری که غم را دهی بستگی شتابندگی کن نه آهستگی

اقبالنامه، ۱۳۹۲-۱۳۹۰

خردنامه افلاطون:

دو آفت بود شاه را هم نفس که درویش را نیست آن دسترس
 یک آفت ز طبّاحه چربدست که شه را کند چرب و شیرین پرست
 دگر آفت از جفت زیبا بود کز و آرزو ناشکیبا بود

اقبالنامه، ۱۳۸۶

خردنامه ارسطو:

به پیروزی خود قویدل مباش ز ترس خدا هیچ غافل مباش
 مکن جزبه نیکی گرایندگی که در نیکنامی است پایندگی
 ز سیری مباش آنچنان شادکام که از هیضه زهری در افتد به جام

اقبالنامه، ۱۳۸۳-۱۳۸۱

۳ - نتیجه گیری

اندیشه سیاسی ایران شهری را باید در کنار «زبان فارسی»، «آداب و رسوم اجتماعی» و «عرفان ایرانی - اسلامی» یکی از عوامل مهم استمرار فرهنگ ایرانی از دوران باستان تا سده‌هایی پس از ورود اسلام به ایران دانست. این اندیشه، تنها در نوشته‌های کاملاً سیاسی تجلی نیافته بلکه رد آن را می‌توان در بسیاری از متون ادبی منظوم و منثور نیز یافت. از این حیث، آثار ادبی بزرگی چون کلیله و دمنه «نصراالله منشی»، گلستان و بوستان «سعدی»، شاهنامه «فردوسی»، اسکندرنامه نظامی و بسیاری آثار دیگر گنجینه زبان و ادب پارسی را باید علاوه بر توجه به وجوه ادبی و زیبایی شناختی آنها، در شمار آثار سیاسی ای قلمداد کرد که به انتقال میراث گرانبقدر اندیشه سیاسی ایران شهری پرداخته‌اند.

اندیشه سیاسی ایران شهری که زمانی در این سرزمین، آبشخور بسیاری از اعمال و جهت‌گیریهای سیاسی پادشاهان و دولت مردان ایرانی بوده است، گستره‌ای بسیار وسیع

دارد که در این مقاله به اختصار به ده ویژگی یا مؤلفه آن اشاره شده است. این ده مؤلفه، چارچوب نظری مقاله را تشکیل داده و با جستجوی آنها در اسکندرنامه، به نتایجی دست یافته که فرض بالا- یعنی اشمال اندیشه سیاسی ایران شهری بر اسکندرنامه نظامی - را تأیید می‌کند. تمامی ده مؤلفه‌ای که ویژگی اندیشه سیاسی ایران شهری است در اسکندرنامه نظامی به قوت وجود دارد و بنابراین، این اثر را با اطمینان می‌توان جزو آثار «ادبی - سیاسی» قلمداد کرد.

جوهره بسیاری از مؤلفه‌های دهگانه‌ای که اندیشه سیاسی ایران شهری را تشکیل می‌دهند، در اندیشه سیاسی مدرن از «ماکیاولی» به بعد وجود دارد و بر آنها تأکید می‌شود. با تأمل در آثار سیاسی اروپایی می‌توان دریافت که در حقیقت، آنچه اندیشه سیاسی مدرن را از اندیشه سیاسی سده‌های میانه جدا می‌کند به نوعی اکثر همین مؤلفه‌هایی است که با شدت و حدت در اندیشه سیاسی ایران شهری بر آن تأکید می‌شود. «اعتقاد به نظریه شاهی آرمانی» یا «شاه آرمانی دارای فره ایزدی» نیز اگر نه در معنای کاریزماتیک، بلکه با اتکای آن به مفاهیمی چون عدالت و راستی فهم شود، می‌تواند در شمار مؤلفه‌هایی قرار گیرد که هنوز کهنه نشده است.

یکی از علل و عوامل انحطاطی که سده‌هاست گریبانگیر جامعه ایرانی شده، فقدان یک اندیشه سیاسی مدون و منسجم است. اندیشه سیاسی ایران شهری، به این دلیل که ریشه در همین مرز و بوم دارد و بسیاری از مفاهیم آن هنوز تازه و سرزنده است می‌تواند با جرح و تعدیلهایی که توسط اندیشمندان صورت می‌گیرد، در تدوین اندیشه سیاسی بومی متناسب با جهان امروز به کار آید. بدین منظور، با جستجوی این اندیشه در آثار بزرگان ادب و فرهنگ این سرزمین، می‌توان بسیاری از زوایای پنهان آن را کشف نمود. بر محققان آینده است که تحقیقات ادبی را از مرزهای سنتی آن فراتر برده و با داشتن چارچوبهای نظری مستحکم و مبتکرانه و روشهای نوین، در تدوین اندیشه‌های جدید یاری رسانند.

۱- Phenomenology.

۲ - کلیه مطالب نقل شده در «مقدمه» درباره آراء دکتر سیدجواد طباطبایی، اقتباس آزادی است از سه کتاب وی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، زوال اندیشه سیاسی در ایران و خواجه نظام الملک. مشخصات کتاب‌شناختی این آثار، و دیگر آثار این نویسنده برای خواننده علاقه‌مند، در «فهرست منابع و مآخذ» آمده است.

۳ - این ده مؤلفه، برگرفته از کتاب خواجه نظام الملک از سید جواد طباطبایی است. در کتاب مذکور این ده مؤلفه، دقیقاً به این صورت طبقه‌بندی و یا فهرست‌بندی نشده، بلکه تمامی آنها در تار و پود مباحث نویسنده تنیده شده است.

۴ - کلیه ابیات نظامی مورداستناد در این ده مقاله، از کلیات خمسه نظامی، تصحیح «وحید دستگردی» است. اطلاعات کتاب‌شناختی این اثر، در فهرست منابع و مآخذ آورده شده است. ارجاع ابیات در متن، به شماره صفحه است.

۵ - شاید، این نکته، بهترین پاسخ برای این سؤال باشد که چرا نظامی، یکی از متجاوزان به ایران را به عنوان شاه آرمانی و قهرمان آرمانشهر خود بر می‌گزیند؟ پیش از این پاسخهایی که به این سؤال داده شده - و در اینجا فرصت پرداختن به آنها نیست - غالباً یا نظامی را متهم به بیگانه‌پرستی و یا به شیوه‌های مختلف کار او را توجیه کرده‌اند، اما پاسخ این مقاله که در چارچوب نظریه اندیشه سیاسی ایرانشهری مطهری شرح شده - نه واقعیت‌های می‌رسد دقیق‌تر باشد. خواجه نظام الملک نیز در سیاست‌نامه، بی‌اعتنا به، و ناآگاه از، واقعیت‌های دینی، سیاسی و تاریخی، در عین حال که سیره پیامبر اسلام و اصحاب کبار آن حضرت را به عنوان الگوی عمل سیاسی برای سلطان سلجوقی معرفی می‌کند، از پادشاهان کیانی و مجوس (ملوک عجم) نیز به نیکی یاد می‌کند و سلطان را به پیروی از آنان فرا می‌خواند. این نوع نگاه «خواجه» و «حکیم» را تنها در چارچوب اندیشه سیاسی ایرانشهری، یعنی توجه به حقیقت حوادث تاریخی و نه واقعیت آنها، می‌توان فهم نمود.

۶-Utopian.

منابع و مأخذ

- ۱ - انصاری، شهره. خردنامه‌های نظامی، مجله فرهنگ، کتاب دهم، پاییز، ۱۳۷۱، ص ۵۳-۳۱.
- ۲ - داوری، رضا. فلسفه مدنی فارابی، شورای عالی فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۴.
- ۳ - رجایی، فرهنگ. سیاست و جهاننداری در اندیشه نظامی گنجوی، مجله فرهنگ، کتاب دهم، پاییز، ۱۳۷۱، ص ۱۹۰-۱۷۹.
- ۴ - رجایی، فرهنگ. معركة جهان بینی‌ها، در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، احیاء کتاب، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵ - صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران، جلد دوم، تهران، فردوس، ۱۳۷۳.
- ۶ - صفایی، ابراهیم. آیین کشورداری ایرانیان در آثار حکیم نظامی، نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره آیین کشورداری ایرانیان، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، آبان ۱۳۵۳، ص ۱۷۷-۱۶۸.
- ۷ - طباطبایی، جواد. درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۸ - _____ . زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۳.
- ۹ - _____ . این خلدون و علوم اجتماعی، وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.
- ۱۰ - _____ . خواجه نظام الملک، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵.
- ۱۱ - _____ . دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۲ - _____ . جدال قدیم و جدید، تهران، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۳ - مبارز و دیگران. زندگی و اندیشه نظامی، ترجمه ح. م. صدیق، توس، ۱۳۶۰.
- ۱۴ - مجتبیایی، فتح الله. شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۵ - مسکویه رازی، ابوعلی. تجارب الامم، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۹.
- ۱۶ - مینوی، مجتبی. نامه تنسر به گشنسب، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.
- ۱۷ - نظامی گنجوی، الیاس، کلیات خمسه نظامی، تصحیح وحید دستگردی، تهران، راد، ۱۳۷۴.